

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)  
علمی - پژوهشی  
سال یازدهم - شماره اول - فروردین ۱۳۹۷ - شماره پیاپی ۳۹  
تحلیل اسفاری مثنوی منطق الطیر عطار و پاسخ به دو سؤال  
در مورد سرنوشت هدهد در این داستان

(ص ۱۵۰-۱۳۳)

احترام رضایی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۱۳۹۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۱۳۹۶

#### چکیده:

مراتبی را که پرندگان و هدهد در داستان رمزی منطق الطیر میگذرانند میتوان با اسفار اربعه تطبیق داد. این تطبیق کمک میکند در مورد شخصیت پرندگان و بخصوص هدهد و سرنوشت او به جمع بندی قابل قبولی دست یابیم. هدهد در طول داستان رهبری سفر را به عهده دارد؛ بنابراین توقع می‌رود تصویری که در آغاز داستان از او عرضه میشود مرشدی با شهامت، استوار و ثابت قدم باشد در حالیکه عطار هدهد را آشفته دل و بی قرار معرفی میکند:

هدهد آشفته دل، پر انتظار در میان جمع آمد بی قرار  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۲۶۲)

علت این آشفته‌گی، انتظار، بی‌قراری و اصرار هدهد برای هدایت پرندگان چیست و از کجا نشأت میگیرد؟ در صفحات آخر این مثنوی و بخصوص در پرده آخر داستان، عطار، سی مرغ زار را در سراپرده سیمرغ توصیف میکند و از سرنوشت آنها سخن میگوید؛ اما هیچ نشانی از هدهد به دست نمیدهد. هدهد کجاست و چه بر سر او آمده است؟  
در این مقاله برآنیم که با بررسی تطبیقی شخصیت‌های منطق الطیر (پرندگان و هدهد) با نظریه اسفار اربعه ضمن پاسخ به این سوالات، دیدگاه عطار را در مورد مراتب صعود و سلوک عرفا بررسی کنیم.

**کلمات کلیدی:** عطار نیشابوری، منطق الطیر، هدهد، اسفار اربعه عقلی و قلبی.

---

۱. استادیار دانشگاه پیام نور e.rezaee@pnu.ac.ir

۲. شماره صفحات ابیات منطق الطیر در این مقاله، بر اساس کتاب منطق الطیر با مقدمه، تصحیح و تعلیق محمد

رضا شفیعی کدکنی است.

**مقدمه:**

در طول دورانهای عرفان اسلامی، همواره عرفا تجارب سلوکی خویش را در قالب مراحل، منازل، مراتب، مقامات و احوال و... تبیین و تقسیم بندی کرده‌اند. یکی از مهمترین و منسجم‌ترین این مراحل و تقسیم بندیها، اسفار اربعه است. کلمه اسفار، جمع هم برای سفر و هم برای سفر است. سفر به معنای کتاب است و نامه و جمع آن، اسفار یعنی کتابها و سفر به معنای قطع مسافت است و جمع آن اسفار به معنی قطع مسافتهای متعدد است. (فرهنگ معین، محمد معین، ذیل سفر) البته آنچه در این جا مراد است اسفار به معنای قطع مسافت است نه به معنای کتب. در اصطلاح عرفانی، سفر عبارت است از توجه قلبه حق تعالی. (اصطلاحات الصوفیه، شیخ عبدالرزاق کاشانی، ص ۵۱)

میتوان گفت «سفر در دیدگاه عرفان نظری، همان حرکت ذات است که به وسیله تفکر، تعقل و تمرکز در همه انواع تجلیات ربوبی از طریق جذب صور اسماء و صفات حضرت احدیت از جمله صور محسوسات و معلومات (صور جمالی و جلالی) حدوث می‌یابد.» (بازخوانی داستان شیخ صنعان، قلیزاده، ص ۱۵۰)

**پیشینه تحقیق:**

شیخ فرید الدین عطار (متوفی ۶۱۸ ه.ق) یکی از اعجوبه‌های ادب فارسی است که به حق، شایستگی اقبال و توجه اهل تحقیق و پژوهش را داراست. از قرن هفتم تا کنون در خصوص شخصیت عطار و اشعار و آثار او، کتب و رسالات و مقالات متعدد و بی شماری نوشته شده است. وی صاحب چندین مثنوی و یک اثر منشور میباشد و در میان آثارش، منطق الطیر، تاج مثنوی‌های عطار، منظومه‌ای است رمزی مشتمل بر ۴۴۵۸ (محمد جواد مشکور، مقدمه منطق الطیر، ص ۳۷) یا ۴۷۲۴ (عطار، منطق الطیر، عطار نیشابوری) بیت در بحر رمل مسدس مقصور محذوف که پژوهشگران، به بررسی، تصحیح، شرح و توضیح آن پرداخته‌اند و مقالات فراوانی نیز در باب آن به نگارش در آورده‌اند. در این میان، مقاله هدهد و رمز او نوشته دکتر محمد جعفر معین فر، تنها مقاله‌ای است که منحصرأً به هدهد پرداخته است. البته این مقاله جایگاه هدهد را به عنوان یک پرده در سیر تاریخی ادبیات فاسی و «نه منحصرأً در منطق الطیر» بررسی نموده است. نویسنده، مقاله را با بررسی جایگاه هدهد در قرآن و داستان سلیمان نبی شروع میکند و با بررسی آن در گذر تاریخ، با اشاراتی به منطق الطیر عطار به پایان میرساند.

در مورد تحلیل اسفاری منطق الطیر هم تا کنون تحقیقی انجام نیافته است. تنها در بخشی از مقاله «بازخوانی داستان شیخ صنعان» نوشته حیدر قلی زاده، با بررسی شخصیت شیخ صنعان بر اساس اسفار اربعه روبرو می‌شویم.

در این مقاله برآنیم تا با تحلیل اسفاری منطق الطیر، ضمن پاسخ به دو سوال (علت آشفستگی و بیقراری هدهد در آغاز داستان و سرانجام او در پایان داستان)، قابلیت انطباق منطق الطیر را با اسفار اربعه بررسی کنیم تا از این طریق، دیدگاه عطار در خصوص مراتب سفر پدیدار شود

### اسفار اربعه:

سخن از سیر و سفر و مراتب و انواع آن در آثار بسیاری از عرفا وجود دارد. اصطلاحاتی چون «سفر ارضی و سماوی»، «سفر صوری و قلبی» و «سفر ظاهری و روحانی و معنوی» در آثار عرفا، مبین این سخن هستند. اما در این میان، صدر المتألهین شیرازی مشهور به ملاصدرا - از حکمای بزرگ قرن یازدهم هجری - کسی است که با تألیف کتاب «اسفار اربعه»، اصطلاح مشهور اسفار اربعه را با نام خود همراه ساخت. البته او «در آغاز کتاب کبیر اسفار خود اعتراف میکند که این جنبش فکری را از عرفا آموخته است. بسط و گستره این سفرهای چهارگانه به حدی وسیع و شامل است که هیچ امری از این چرخه فکری بیرون نیست و در این اسفار اربعه، همه حیثیت های علمی و عملی وجود دارد.» (اسفار اربعه از دیدگاه عرفا و حکما، جوادی آملی، ص ۱۴۴)

ملاصدرا در آغاز اسفار مینویسد: «و بدان که سالکان از عارفان و اولیای الهی را، چهار سفر است... لذا این کتاب را طبق حرکات اینان (سالکان از عارفان و اولیای الهی) در انوار و آثار، بر چهار سفر ترتیب دادم و به نام حکمت متعالیه در سفرهای چهارگانه عقلی نامیدم.» (اسفار اربعه، ملاصدرا، ج ۱، صص ۱۶ تا ۱۸)

در توضیح این سخن ملاصدرا (این کتاب را طبق حرکات اینان (سالکان از عارفان و اولیای الهی) در انوار و آثار، بر چهار سفر ترتیب دادم.) باید گفت اسفار اربعه ملاصدرا ریشه در کلمات داوود بن محمود قیصری، شارح فصوص الحکم ابن عربی دارد و بیان قیصری برگرفته از تقریر ملا عبدالرزاق کاشانی در شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری است. البته ملا عبدالرزاق نیز صورت آن را از عفیف الدین تلمسانی در شرح بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری گرفته است؛ البته تمامی این تقریرات، با هم (بویژه در سفر چهارم) تفاوت هایی دارند.

ناگفته نماند که در متون عرفانی قبل از ابن عربی (۶۳۸-۵۶۰ ه.ق)، اغلب از سیر الی الله سخن گفته شده و کمتر به سیر فی الله، پرداخته شده است. تلمسانی معتقد است که پیش از خواجه عبدالله انصاری کسی به سفر دوم هم نپرداخته تا چه رسد به سفرهای سوم و چهارم. تلمسانی مقام بقاء بعد از فناء را که خواجه عبدالله به آن اشاراتی کرده مقام دوم میدانند.

عطار در مصیبت نامه در مورد اسفار اول و دوم سخن گفته است. او سفر نخست را شامل چندین مرحله و سفر میدانند:

سالک سرگشته را زیر و زیر تا به حق بوده ست چندینی سفر  
 بعد از این در حق سفر پیش آیدش هر چه گویم بیش از پیش آیدش  
 چون سفر آن است و کار آن است و بس گیر و دار و کار و بار آن است و بس  
 (مصیبت نامه، عطار نیشابوری، ص ۴۴۶)

ذکر یک مطلب در اینجا لازم است و آن اینکه، اگر چه ریشه اسفار ملاصدرا در سخنان عرفاست اما از آنجا که ملاصدرا، فیلسوف است اسفار او صبغه فلسفی دارد؛ بنابراین سالک خود را در یک مسیر عقلی واحد با آغاز و انجامی مشخص هدایت میکند و تعلیم میدهد. به عبارت دیگر در مقابل عرفا که با نیروی قلب و عمل خود سیر میکنند، سالک پیرو اسفار حکیم ملاصدرا، با قوه عقل و نظر به سلوک عقلی میپردازد.

برای آنکه در بررسی و تحلیل منطق الطیر بتوانیم به نتایج درستی دست یابیم از این پس، در معرفی اسفار اربعه، در کنار نظر ملاصدرا به بیان نظر برخی از عرفا هم میپردازیم. ملاصدرا در معرفی اسفار اربعه مینویسد: « بدان که سالکان از عارفان و اولیای الهی را چهار سفر است:

نخست: سفر از خلق به حق (سفر من الخلق الی الله)

دوم: سفر در حق به حق (سفر بالحق فی الحق)

سوم: که مقابل سفر نخستین است؛ از حق به خلق به حق. ( یقابل الاول لآنه من الحق الی الخلق بالحق).

چهارم: که از وجهی مقابل سفر دوم است سفر در خلق به حق میباشد. ( یقابل الثانی من وجه لآنه بالحق فی الخلق). (ملاصدرا، اسفار اربعه، صص ۱۶-۱۷)

در این چهار سفر، اسفار اول و دوم سیر صعودی دارند و اسفار سوم و چهارم به ظاهر، سیر نزولی البته سیری که در جهت تکمیل همان اسفار اول و دوم است.

#### ۱-۱ سفر نخست: سفر از خلق به حق (سفر من الخلق الی الله)

محمد رضا قمشه ای در شرح و توضیح این اسفار چهارگانه عرفا و تطبیقش با اسفار اربعه میفرماید: «[ سفر اول ] به واسطه رفع حجابهای ظلمانی و نورانی که بین سالک و بین حقیقتش که از ازل تا ابد با اوست میباشد، یا به واسطه ترقی از مقام نفس به مقام قلب و از مقام قلب به مقام روح و از مقام روح به مقصد اقصی و بهجت کبری. مقام نفس حجاب ظلمانی است و انوار، مقام قلب و اضاء مقام روح بوده و همگی حجابهای نورانی اند. زیرا مقام های کلی برای ( سیر ) از سان همین سه مقام است... و چون سالک با برطرف کردن این حجابها به مقصد و مطلوب رسیده جمال حق را مشاهده میکند و ذاتش در او فانی میگردد، بدین مقام، فانی در ذات گفته می شود... . چون سالک

ذاتش را در حق فنا کرد، سفر اولش پایان میپذیرد و وجودش وجودی حقانی میگردد و در مقام محو رفته و از وی «شطح» صادر میشود و حدّ بر وی لازم می آید. و چون عنایت الهی او را کارساز شود، محوش زایل شده و صحو فرایش میگیرد و اقرار به گناه خویش و بندگیش - پس از آنکه از وی ربوبیت ظاهر گشته بود. - میکند. (اسفار اربعه، ملاصدرا، پاورقی ص ۱۶)

حسن زاده آملی در توصیف مقامهای نفس، قلب و روح معتقد است که مراد از مقام نفس؛ خواسته های طبیعی و حجابهای ظلمانی، مراد از مقام قلب؛ مقام معرفت به امور کلی تفصیلی (حجاب نورانی) و مراد از مقام روح؛ مقام اتحاد با عقل فعال و برخوردارگی از ملکه بسیط خلاق ادراکات کلی تفصیلی است (حجاب روحانی) است. (سرح العیون، حسن زاده آملی، ص ۵۶۹)

در پایان سفر نخست، سالک در برابر ذات خداوند از خود ذاتی نمی بیند و این یعنی رسیدن سالک به مقام فنای ذاتی در ذات خداوند.

شیخ عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ه.ق) در خصوص سفر اول مینویسد: «نخست، سیر الی الله است از منازل نفس تا و صول به افق مبین که نهایت مقام قلب و مبدأ تجلیات اسمائی است.» (اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۵۱)

## ۲-۱ سفر دوم: سفر در حق به حق (سفر بالحق فی الحق)

محمد رضا قمشه ای در توضیح سفر دوم مینویسد: «سفر دوم از حق به حق است. به حق یعنی او [سالک] دیگر ولی الهی شده و وجودش وجودی حقانی گردیده که آغاز سیر، از موقف ذات به کمالات - یکی پس از دیگری - مینماید تا تمام کمالاتش را مشاهده کرده و تمام اسماء را - جز آنچه که حق برای خویش برگزیده است. - دانسته و ولایتش تام می گردد و ذات و افعال و صفاتش در ذات و صفات و افعال حق فانی میشود؛ پس بدو میشوند و بدو میبیند و بدو راه میرود و بدو میگیرد ۱. پس «سرّ» فنای در ذات اوست و «خفی» فنای صفات و افعال او و «اخفی» فنای فنائیتش است و یا «سرّ» فنای در ذات است و آن نهایت سفر اول است و آغاز سفر دوم و «خفی» فنای از الوهیت است و «اخفی» فنای از دو فنا است و در این حال، دایره ولایت تمامی یافته و سفر دوم پایان میپذیرد و فنایش انقطاع می یابد و آماده سفر سوم میگردد.» (اسفار اربعه، ملاصدرا، پاورقی صص ۱۶ و ۱۷)

۱. این مطلب یادآور حدیث قرب نوافل میباشد. در مورد این حدیث و سفر فی الله، بنگرید به مقاله «تردبان عروج،

گذری بر حدیث قرب نوافل».

ناگفته نماند که مقامات در اینجا هفت مقام هستند: مقام نفس، مقام قلب، مقام عقل، مقام روح، مقام سر، مقام خفی و مقام اخفی. چهار مقام اول مربوط به سفر اول و سه مقام آخر (سر، خفی و اخفی) مربوط به سفر دوم میباشند.

شیخ عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ه.ق) در مورد سفر دوم مینویسد: «دوم سیر فی الله است به واسطه اتصاف به صفات او و تحقق به اسماء او تا افق اعلی که نهایت مقام واحدیت است.» (اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۵۱)

### ۳-۱ سفر سوم: سفر از حق به خلق به حق که مقابل سفر نخستین است؛ (یقابل الاول

لأنه من الحق الى الخلق بالحق).

در تفسیر سفر سوم از اسفار ملاصدرا، محمد رضا قمشه ای مینویسد: «سالک در سفر سوم از این موقف، در مراتب افعال سیر میکند و محوش زایل شده و برایش مقام صحو نام حصول پیدا میکند و باقی به بقای الهی شده و در عوالم جبروت و ملکوت و ناسوت سفر کرده و تمامی این عوالم را با اعیان و لوازم آن مشاهده میکند.» (اسفار اربعه، ملاصدرا، پاورقی ص ۱۷)

در سفر سوم مقام «محو» (فنای در توحید افعالی) کاملاً از سالک زدوده میشود و سالک به مقام «صحو» تام میرسد. (سرح العیون، حسن زاده آملی، ص ۵۶۹) رسیدن به مقام صحو یعنی باقی شدن به بقاء الله.

در اصطلاحات صوفیه شیخ عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ه.ق) در خصوص سفر سوم آمده است: «سوم ترقی به عین الجمع و مقام واحدیت است که مقام قاب قوسین بوده که دوگانگی و اثنینیت از بین می رود، و چون دوگانگی بر طرف شد دیگر مقام او ادنی است و آن نهایت ولایت است.» (اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۵۱)

### ۴-۱ سفر چهارم: سفر در خلق به حق می باشد که از وجهی مقابل سفر دوم است. (یقابل

الثانی من وجه لأنه بالحق فی الخلق).

محمد رضا قمشه ای مینویسد: «[سالک] در سفر چهارم که از خلق به خلق به حق است؛ خلایق و آثار و لوازم آنها را مشاهده کرده و سود و زیان آنها را در اینجا و آنجا - یعنی در دنیا و آخرت - فهمیده و بازگشته شان را به خدا، و چگونگی بازگشته شان و اینکه چه عاملی آنها را میراند و چه باز میدارد و چه معوقشان میدارد، میداند. در تمام اینها، سفر به حق است، برای اینکه وجودش حقانی شده و توجه به آنها از توجه به حق بازش نمی دارد.» (اسفار اربعه، ملاصدرا، پاورقی ص ۱۷)

شیخ عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ ه.ق) نیز سفر چهارم را، سیر با خدا از خدا برای تکمیل (خلایق) میداند و آن را مقام بقای بعد از فنا و فرق بعد از جمع میداند. (اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۵۱)<sup>۲</sup>

### تحلیل اسفاری منطق الطیر:

مثنوی منطق الطیر، داستانی دارای نظامی رمزی است؛ عطار سالکان جویای خداوند را در قالب پرندگان جویای سیمرغ به تصویر کشیده است. روزی، پرندگان منطق الطیر نیاز به پادشاه (خداوند) را احساس میکنند، مجمعی تشکیل میدهند و همه جویای شاهی میشوند. در این لحظه هدهد - آشفته دل، پر انتظار و بیقرار - وارد صحنه میشود؛ خود را معرفی میکند از احوال و اسفار و مراحل طی کرده است سخن میگوید. از سیمرغ میگوید و دور ماندن از درگاه او و اینکه چگونه برگشتنش به درگاه سیمرغ در گرو همراهی مرغان است. هدهد پادشاه مرغان را معرفی میکند: سیمرغ، سلطان طیور، ساکن کوه قاف، در پس صد هزاران پرده از نور و ظلمت، مستغرق در عزت پادشاهی خود. همچنین از دوری راه تا درگاه سیمرغ میگوید: بسی خشکی، بسی دریا، راهی دور... سخنان هدهد مرغان را بیقرار درگاه سیمرغ میکند؛ اما دوری راه و سختیهای آن عقل را مشغول خود میسازد. بنابراین عذر و بهانه مرغان شروع میشود: بلبل، طوطی، طاووس، بط، کبک، هماغ، باز و... هر کدام از وابستگیها و دلمشغولیهای خود سخن میگویند و عذر تراشی میکنند. در مقابل هدهد سعی میکند با استدلال و برهان و به کمک حکایات، بی ارزش و فانی بودن هر کدام از این دلبستگیها را که نمودی از نفس و دنیا هستند، به اثبات برساند.

سرانجام مرغان که شیفته و بی قرار سیمرغ شده اند، عزم راه میکنند. اما سفری چنین سخت و شگرف بدون راهبر امکان ندارد. برای انتخاب پیشوا، متوسل به قرعه میشوند؛ قرعه به نام هدهد عاشق می افتد. به رهبری هدهد، صد هزاران مرغ راهی میشوند. به وادی بی خالی السیر، پر هیبت و ساکت میرسند باز سوالات متعدد و عذر و بهانه های پرندگان شروع میشود و هدهد با صعۀ صدر و زبانی گشاده، با استدلال و تمثیل به پاسخ می ایستد. در واقع، این بحث و جدلها، حجم زیادی از منطق الطیر را به خود اختصاص داده است.

در ادامه، هدهد هفت وادی را به دقت تعریف میکند: وادیهای طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا.

۲. در مورد ویژگی های سفر اول میتوانید بنگرید به تعریفات میر سید شریف جرجانی ص ۸۸؛ نیز جلوه دلداری تألیف سید حیدر آملی ص ۳۹۴؛ نیز انسان کامل نوشته شهید مطهری، ص ۹۸؛ نیز مقاله «تحقیق در اسفار اربعه» نوشته عباس طارمی ص ۲۱۹.

مرغان راهی میشوند، سالهادر نشیب و فراز طی طریق میکنند برخی در دریا غرق میشوند، برخی در گرم و گزند کوهستان و برخی در بیابان جان میسپارند، تعدادی شکار حیوانات درنده میشوند، برخی در راه میمانند و... در پایان، از صدها هزاران پرنده، تنها سی مرغ بی بال و پر و رنجور و تن نادرست به درگاه سیمرغ میرسند.

از این پس دیگر نشانی از هدهد نیست و هدایت مرغان را چاوش عزت، حاجب لطف و ندای غیبی برعهده میگیرند. چاوش عزت مرغان را ندا میدهد که به چه کار آمده اید؟ مرغان بیان میدارند که به طلبکاری سیمرغ آمده اند تا پادشاه آنها باشد. در این لحظه، جواب چاوش پرنندگان را با استغنائی دربار و پادشاهی سیمرغ روبرو میسازد. در نتیجه احساس عجز آنها را فرا میگیرد و این عجز آنها را لایق درگاه سیمرغ میسازد. حاجب لطف، رقعہ ای به دست آنها میدهد که در واقع کارنامه اعمال آنهاست. در ادامه، مرغان که جانی تازه یافته اند از انعکاس روی سیمرغ، چهره سیمرغ را می بینند و چون به خود مینگردند سی مرغ را مییابند. تحیر بر تحیرشان افزوده میشود و محو سیمرغ میگردند محوی بر دوام. این فنا مقدمه ای میشود برای بقای مرغان. عطار با توصیف این مرحله، داستان منطق الطیر را به پایان میرساند.

میتوان گفت در منطق الطیر، سیمرغ (به عنوان رمزی از خداوند) در رأس قرار دارد و هدهد (به عنوان رهبر) و پرنندگان (به عنوان سالکان) نقشهایی متفاوت بر عهده دارند. عبدالحسین زرین کوب در تأیید این مطلب هر یک از مرغان طیار سیار را کنایه از احوال ویژه یک سالک طریق میداند. (صدای بال سیمرغ، زرین کوب، ص ۹۳)

با توجه به توضیحاتی که در مورد اسفار اربعه داده شد و سیر داستانی منطق الطیر \_ که سعی شد با توجه به ویژگیهای سفرها به تقریر داستان پرداخته شود. - میتوان سیر اسفار را اینگونه توضیح داد:

### ۱- سیر پرنندگان در اسفار عطار

«در سفر اول، سالک تنها با مرکب عقل حرکت میکند لیکن، گرچه عقل حق و حجت الهی است اما چون با انسان است به معنای حق مستقیم الهی دیده نمیشود. سالک همه مسیرها و آیات آفاقی و انفسی را میبیند اما در این نگاه تنها به جهت حق نمایی و آیت بودن آن مینگرد و نه چیز دیگر، و همه این مسیر را با برهان طی میکنند.» (اسفار اربعه از دیدگاه عرفا و حکما، جوادی آملی، ص ۱۴۵)

یکی از ویژگیهای مهم مرغان منطق الطیر در تمامی داستان، ویژگی پرسشگری آنهاست. سوالات مختلف آنها از هدهد در مورد سیمرغ، راه و سختیهای آن، وادی ها، درگاه سیمرغ و... مبین توجه آنها (سالکان سفر اول) به عقل و برهاناست.



سالک وقتی به وصال یار و ساحل دریای وجودی الهی برسد؛ در آنجا گرچه برهان همراه انسان است اما در کنار امواج پر تلاطم آسماء و صفات، عقل توان همراهی ندارد اینجاست که صحبت و مصاحبت الهی است که میتواند از سان را کمک کند. (ا سفر اربعه از دیدگاه عرفا و حکما، جوادی آملی، ص ۱۴۵)

در سفر اول، سالک از منازل نفس و خواسته ها و وساوس آن میگذرد، دامن عشق از مظاهر دنیا و غیر خدا بر میگیرد، خود را از قیود و حجابهای ظلمانی و نورانی میرهاند، کم کم بر اثر ریاضتهایی که میکشد عشق سوزانی نسبت به حضرت حق در دلش ایجاد میشود که در شدیدترین مرحله به فنای سالک می انجامد.

تمامی این ویژگی ها را میتوان در سفر پرندگان منطق الطیر دید. کبک، باز، بوتیمار، بلبل و... با راهنمایی هدهد دست از معاشیق دنیایی بر میدارند و از منازل نفس میگذرند.

در یک بیان ساده میتوان گفت: در آغاز داستان، خیل پرندگانی که هدهد در میان آنها ظاهر شده است، مظهر عامه مردم هستند. دنیا را با چشم ظاهری میبینند و هر کدام مطلوب یا مطلوبهایی زمینی برای خود بر گزیده اند. دائما کثرت میبینند و از مشاهده وحدت غافل هستند؛ پس، از رفتن به سفر، سرباز میزنند و عذر و بهانه می آورند. این نگرش باعث میشود هدهد به ملامت آنها بپردازد و از در پند وارد شود. سخنان هدهد در تمام داستان، نگاه وحدت وجودی او را نشان میدهد در عین آنکه کثرات را میبیند وجود مطلق حضرت حق را نیز در پس همه ظواهر میبیند (دیدن وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت از ویژگی های سفر دوم است). پرندگان (سالکان) وقتی راهی سفر میشوند کم کم چشم جانیشان بینا میشود؛ کثرتها در پیش چشمشان یک به یک نابود میشود به طوری که در آخر جز وحدت نمی بینند و غرق و محو در مشاهده حضرت حق میشوند: محو ما گردید در صد عزّ و ناز تا به ما در، خویش را یابید باز (منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۴۲۷)

و این اتفاقی است که در اواخر داستان برای سی مرغ رخ میدهد:

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۴۲۷)

و آنها به فنای در ذات می رسند:

لا جرم اینجا سخن کوتاه شد رهرو و رهبر نماند و راه شد  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۴۲۷)

در اینجا تقریبا سفر اول به پایان میرسد؛ و از حضرت خطابی به سالکان میرسد که محرک سفر دوم میباشد:

این همه وادی که از پس کرده آید وین همه مردی که هر کس کرده آید جمله در افعال ما می رفته آید (سفر اول) وادی ذات و صفت را خفته آید (سفر دوم) (منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۴۲۷)

سفر اول سالکان، سیر در افعال (مخلوقات و آفریده ها) خداوند است و مرغان عطار در سلوک معنوی خود این مرحله را به پایان رسانده اند (جمله در افعال ما می رفته آید). در مصراع آخر مراد از وادی ذات و صفت، در واقع سیر فی الله است که دومین سفر سالک می باشد.

همانگونه که در توصیف اسفار اشاره شد؛ در پایان سفر اول، بعد از محو اگر عنایت خداوند شامل حال سالک شود؛ «محوش» زایل میشود و به مرتبه «صحو» میرسد؛ در منطق الطیر هم بعد از سالیان بسیار، عنایت خداوند شامل حال سی مرغ میشود و آنها به «صحو» میرسند:

بعد از آن مرغان فانی را به ناز بی فنای کل به خود دادند باز چون همه بی خویش با خویش آمدند در بقا بعد از فنا بیش آمدند (منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۴۲۸)

در ابیات فوق «با خویش آمدن»، معادل «صحو» است. اصطلاح عرفانی صحو یعنی هوشیاری، در اصطلاح رجوع به احساس است بعد از غیبت، و اصطلاح صحو بعد المحو و جمع الجمع شهود خلق است قائم بحق؛ یعنی حق را در جمیع موجودات و مخلوقات مشاهده نماید. (فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی، ج ۲، ص ۱۰۹۸).

در این مصراع سفر اول به پایان میرسد و از مصراع دوم، وارد سفرهای بعدی میشویم؛ اگرچه مرز اسفار در هم تنیده است و نمیتوان ویژگیهای سفرها را به طور کامل، از هم جدا نمود.

در سفر دوم سالک سه مرتبه را میگذراند: فنای در ذات حق (سر)، فنای در صفات و افعال الهی (خفی)، فنای از دو فنای قبلی (اخفی). با حصول اخفی، سالک اجازه ورود به مرتبه بقا را می یابد. ورود به مرتبه بقا، پایان سفر دوم است. وقتی سالک از محو خارج میشود و صحو تام می یابد و به مرتبه بقا دست پیدا میکند. صحو و بقا از مشخصه های سفر سوم است:

بعد از آتش محو کرده محو کل زان همه عزت درافکننده به دل  
بعد از آن او را بقایایی داده کل عین عزت کرده بر وی عین دل  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۴۲۸)

در مجموع باید گفت، اگر چه بخش اعظم منطق الطیر در توضیح سفر اول است و هدف عمده عطار ترغیب مخاطب به این سفر روحانی می باشد اما در صفحات پایانی آن، همانگونه که ذکر شد؛ نشانه هایی از اسفار دوم و سوم نیز دیده میشود.

## ۲- هدهد سالک سفر چهارم (سفر فی الخلق بالحق):

آخرین سفر، سفر از خلق به سوی خلق و با حق (سفر فی الخلق بالحق) است. سالک بعد از عبور از عالم طبیعت و سیر در افعال، ذات و صفات خداوند، با همراهی حضرت حق، به سوی خلق بر میگردد. در سفر چهارم، سالک اطلاعات کاملی از امور تمام مخلوقات به دست دارد. به مخلوقات و آثار و لوازم آنان و همچنین منافع و مضرات آن در عاجل و آجل یعنی دنیا و آخرت اشراف دارد؛ در واقع او از سان کامل است. عرفا از سان کامل را از یک سو آیینة حق نما برای خدا و خلق خدا و از سوی دیگر آیینة خلق نما برای خدا میدانند. (اندیشه عطار، فاضلی، ص ۹۶) انسان کامل، به ارشاد و هدایت مردم و رساندنشان به حضرت حق میپردازد. در واقع وقتی سالک، به اینجا رسید و مسئولیت رسالت و انباء را پذیرفت سفر چهارم آغاز میشود.

ویژگیهای هدهد- شخصیت منتخب عطار به عنوان هادی- با ویژگیهای پیر و رسول در متون عرفانی و سفر چهارم کاملاً مطابقت میکند:

هدهد در داستان حضرت سلیمان پیام او را به بلقیس میرساند و واسطه میان آن دومیشود، به همین جهت در ادبیات به او جاسوس، پیک و برید گفته اند. شمیسا در فرهنگ تلمیحات به نقل از رساله بیست و دوم اخوان الصفا مینویسد: «هدهد مصاحب و جاسوس حضرت سلیمان و ذکرش رحمک الله یا اباداود است.» (فرهنگ تلمیحات، شمیسا، ص ۳۸۸) پیک بودن هدهد و شهرت او به این صفت در متون ادبی بخصوص منطق الطیر یادآور نقش پیام رسانی پیامبران و اولیاء است و عطار از این ویژگی استفاده کرده است:

مرحبا ای هدهد هادی شده در حقیقت پیک هر وادی شده  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۲۵۹)

شکل ظاهری هدهد که تاجی بر سر دارد نیز یادآور کلاه مرشد و ولی در عرفان است:  
ای به سر حد ص با سیر تو خوش با سلیمان منطق الطیر تو خوش

صاحب اسرار سلیمان آمدی از تفاخر تاجور زان آمدی  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۲۵۹)

دکتر شفیعی کدکنی در توضیح این ابیات، ضمن اشاره به تاج هدهد (از نظر ظاهر) آن را یادآور فره ایزدی میداند که از لوازمات شهریاری و ولایت تلقی می شده است. (مقدمه منطق الطیر، شفیعی کدکنی، ص ۱۷۱)

دیدن آب درون زمین از ارتفاع بالا تو سطر هدهد یادآور کرامت عرفا است. کرامت عبارت است از کارهای خارق العاده که از انبیاء و اولیاء صادر شود و البته اگر این کارهای خارق العاده از جانب پیامبر همراه با ادعای نبوت باشد معجزه نامیده میشود. ابن عربی معتقد به دو نوع کرامت است یکی کرامت حسی که عوام الناس میتوانند آن را مشاهده کنند نظیر راه رفتن روی آب و... و دیگری

کرامت معنوی که فقط خواص متوجه آن میشوند و عبارت است از پیشی گرفتن در امور خیر و دوری از صفات ذمیمه نظیر حقد و کینه و توجه به مراقبه. (شرح جامع مثنوی معنوی، زمانی، ص ۷۹۲)

عطار در آغاز داستان منطق الطیر \_ آنجا که از زبان هدهد به معرفی او میپردازد. ا اشاره میکند به سرّدانی هدهد و از جمله این اسرار، پیدا نمودن آب موجود در عمق زمین از ارتفاع بالا است. شاید بتوان با توجه به دیدگاه عطار در مورد هدهد و انتخاب این پرنده به عنوان پیر، منظور و مراد عطار در این بیت را ذکر کرامت برای هدهد دانست:

آب بنمایم ز وهم خویشستن      رازها دانم بسی زین بیش من  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۲۶۳)

البته لازم به ذکر است در کتب جانور شناسی در خصوص این ویژگی هدهد مطلبی یافت نشد و آنچه در این خصوص در آثار ادبی ما آمده است احتمالاً باید برگرفته از داستان سلیمان و هدهد باشد.

رساندن نامه سلیمان به بلقیس که بسم الله بر آن نوشته شده نیز یاد آور ذکری است که پیران بر لب دارند.

در داستان سلیمان، هدهد نامه سلیمان را که با آیه ۳۰ سوره نمل «انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز میشود؛ به منقار میگیرد و پرواز کنان راهی دربار بلقیس میشود. عطار از این مضمون برداشت زیبایی میکند و بسم الله نوشته شده بر روی این نامه را مظهر ذکر بشمار می آورد؛ ذکری که به هدهد کمک کرده است به بسیاری از اسرار دست یابد و این دقیقاً همان چیزی است که اهل عرفان در خصوص ذکر و تأثیر آن معتقدند:

آن که بسم الله بر منقار یافت      دور نبود گر بسی اسرار یافت  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۲۶۳)

(البته نکته ظریفی در این بیت وجود دارد که در واقع بیان دیگرست از تأکید عطار بر عنایت و لطف الهی و آن نکته بکار بردن فعل «یافتن» است بجای «داشتن» و «بدست آوردن».)

در فرهنگ اصطلاحات عرفانی در ذیل عنوان ذکر به نقل از ادهم خلخالی آمده است: «بدان که ذکر یاد کردن حق تعالی است در بدایت کار به تکرار اسم آن حضرت و اقرار به وحدانیتش و در نهایت آن به شهود وجود پر جودش در مظاهر ممکنات.» (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی، ذیل عنوان ذکر)

توضیح آن که هدهد در کنار تمامی آنچه که گفته شد، از دیدگاه جانورشناسی پرنده ایست دارای بوی نامتبوع، این خصیصه در کنار صفات مثبت او یادآور بعد نفسانی آدمی است در کنار بعد روحانی او.

رازداری و مصاحبت با سلیمان (به عنوان نبی و مراد) و مورد عنایت سلیمان و خداوند قرار گرفتن نیز از دیگر ویژگیهای هدهد است که معمولاً در بحث عنایت اولیاء نیز مطرح است :  
کاشانی در مصباح الهدایه در تو صیف و تو ضیح السابقون (السابقون السابقون اولئک المقربون. سوره واقعه/ آیه ۱۰ و ۱۱) السابقون را به سه دسته تقسیم میکند: گروه اول پیامبرانند که بعد از وصول به کمال ، جهت تکمیل انسانهای نیازمند به کمال به خلق رجعت داده شده اند. گروه دوم آن دسته از مشایخ صوفیه اند که بعد از وصول البته با توجه به عنایت پیامبران برای هدایت سالکان طریق حق باز فرستاده میشوند؛ و گروه سوم آن دسته از مشایخ اند که بعد از وصول به حق دیگر رجوعی ندارند و فناء فی الله میگردند. (مصباح الهدایه، عزالدین کاشانی ، ص ۱۱۴) میتوان گفت هدهد در دسته دوم قرار دارد.

از ویژگیهای حکومت سلیمان ابن داوود سلطه بر باد، جن و انس، دیوان، سخن گفتن با پرندگان و دیگر موجودات است تا آنجا که حتی با مورچه نیز گفتگو دارد. اما در این میان هدهد جایگاه خاصی دارد زیرا سلیمان نبی نه تنها با او سخن میگوید بلکه در غیبتش او را خواستار میشود و در تأخیرش او را بازخواست می نماید، او را پیک مخصوص خود قرار میدهد و رابط میان سلیمان و بلقیس میشود. در قصص قرآن مجید آمده است: «چون هدهد غایب شد آفتاب بر سلیمان افتاد از آن سبب او را طلب کرد و گفته اند سبب تفقد وی آن بود که وقت نماز در آمد و آب پدید نبود و هدهد از هوا فرو نگرد و از چهل ارش آب بداند. سلیمان هدهد را طلب کرد تا بگوید که در آن بیابان آب کجاست نزدیکتر تا مقنیان فرو کنند.» (قصص قرآن مجید، مهدوی، ص ۲۵۸)

با سلیمان در سخن پیش آمدم	لاجرم از خیل او بیش آمدم
هر که غایب شد ز خیلش ای عجب	زو نپرسید و نکرد او را طلب
من چو غایب گشتم از وی یک زمان	کرد هر سویی طلبکاری دوان
زان که می نشکبید از من یک نفس	هدهدی را تا ابد این قدر بس
نامهء او بردم و باز آمدم	پیش او در پرده همراز آمدم
هر که او مطلوب پیغمبر بود	بر سرش زبید اگر افسر بود
هر که مذکور خدا آمد به خیر	کی رسد برگرد سیرش هیچ طیر

(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۲۵۹)

توجه سلیمان و نیز خداوند به هدهد در قرآن مجید یادآور مبحث عنایت در عرفان است. ذکر و عبادت لازمه پیشرفت روحی آدمی است اما صرفاً هر که به عبادت خداوند مشغول شود مورد عنایت واقع نمی شود چنانکه عزازیل با وجود عبادات هزاران ساله از درگاه رانده شد و «رانده شده» لقب گرفت:

کی به دست آرد به طاعت این کسی؟ زآن که کرد ابلیس این طاعت بسی  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۳۰۵)

عنایت امریست آن سری و توجه مافوق است به مادون. «عنایت موهبتی است الهی که شامل بندگان خاص خدای تعالی شود تا بدون جهد و اکتساب و پیمودن راههای صعب علمای ظاهر به حقایقی که طالب آنند، برسند و به مسائلی که علمای ظاهری با مطالعه کتب و دیدن استادان گوناگون و تحمل مشقات تعلیم گمان رسیدن به آن را دارند، بدون آن همه نائل آیند و به صورت کشف و شهود و عین‌الیقین حقایقی را که دیگران از درکش عاجزند؛ دریابند.» (شرح اصطلاحات تصوف، گوهرین، ذیل عنوان عنایت) عنایت نسبت به هدهد تنها از جانب سلیمان نبی نیست بلکه حضرت حق هم او را به عنوان پیر تأیید میکند. بعد از آنکه پرندگان به لزوم شناخت پادشاه خود پی می‌برند هدهد به عنوان پیر و ولی مؤظف است خود را به آنها معرفی نماید پس چنین میکند، خود و سیمرغ را به پرندگان می‌شناساند، در مکالماتی که با پرندگان دارد، با دلایل قانع‌کننده به عذر تک‌تک آنان پاسخ میدهد، نسبت میان آنها و سیمرغ را معلوم می‌سازد، تمامی این مضامین بیانگر لیاقت هدهد برای رهبری و نیز بیان‌کننده صحت ادعای او در ولایت است اما با این وجود هنوز به تأیید الهی نیاز است؛ پرندگان قرعه می‌اندازند:

عاقبت گفتند حاکم نیست کس	قرعه باید زد طریق این است و بس
قرعه بر هر کس فتد سرور شود	در میان کهتران مهتر شود
چون به دست قرعه شان افتاد کار	دل گرفت آن بیقراران را قرار
قرعه افکندند و بس لایق فتاد	قرعه شان بردهد عاشق فتاد
جمله او را رهبر خود ساختند	گر همی فرمود سر می باختند

(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۳۰۳)

و به این ترتیب عنایت الهی ولایت هدهد را مؤکد می‌شود و او پیر پرندگان می‌گردد. همانگونه که اشاره شد در سفر چهارم «سفر فی الخلق بالحق» انسان کامل در عرصه انسانی حرکت میکند اما در صحبت حق است در این مجال هر چه را که بشر برای تعالی و شکوفایی نشأه طبیعت، برزخ و قیامت نیاز دارد از سفر انفسی گرفته تا سفر آفاقی در اختیار دارد؛ مشکلات خلایق و نفع‌دنیایی و اخروی آنها را میداند و سعی میکند عقده‌های فردی و اجتماعی را بگشاید. این مطلب بخوبی در منطق الطیر ملموس است. هدهد مشکل تک‌تک پرندگان را می‌شناسد و راه حل آن را نیز به خوبیدر گفتگوی با آنها ارائه میدهد.

۳ - پاسخ به دو سوال (پاسخ به دو سوال علت آشفتگی و بیقراری هدهد در آغاز داستان و سرانجام او در پایان داستان).

دو سوال در آغاز بحث مطرح شد نخست آنکه در حالی که خواننده متوقع است تصویری که عطار در آغاز داستان از هدهد به عنوان مرشد و پیش برندهٔ داستان، عرضه میکند دارای صفات پیر و مرشد باشد مثلاً پیری با شهامت، استوار و ثابت قدم باشد چرا عطار، هدهد را آشفته دل و بی قرار معرفی میکند:

هدهد آشفته دل، پر انتظار در میان جمع آمد بی قرار  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری ص ۲۶۲)

و دوم آنکه در سرانجام داستان، هدهد که به مرغان کمک میکند تا از وادی هایی سهمگین و طولانی گذر کنند و با مرارت بسیار به سراپرده سیمرغ، شاه مرغان برسند چه می شود؟ چرا در پرده آخر داستان، سی مرغ زار را در سراپرده سیمرغ میبینیم؛ اما نامی از هدهد نیست؟ واقعیت آن است که همانگونه که در مبحث قبل صحبت شد، در منطق الطیر، هدهد در مقام ولایت قرار دارد. او قبلاً سفر اول را طی کرده است:

سالها در بحر و بر می گشته ام پای اندر ره به سر می گشته ام  
وادی و کوه و بیابان رفته ام عالمی در عهد توفان رفته ام  
با سلا میمان در سفرها بوده ام عرصهٔ عالم بسی پیموده ام  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۲۶۳)

در سفر دوم سیر فی الله کرده است و به شناخت کامل خداوند دست یافته است:

پادشاه خویش را دانسته ام چون روم تنها چو نتوانسته ام  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۲۶۳)

مصراع دوم بیت فوق میتواند به اولین سوال ما پاسخ دهد. هدهد در سفر سوم، سیر من الحق الی الخلق بالحق کرده است و به جهت آنکه مکلف به هدایت پرندگان است دیگر نمیتواند مقیم درگاه باشد (اگر چه حق همواره با او همراه است). پس طبیعتاً باید «آشفته دل»، «پر انتظار» و «بی قرار» باشد. او مدتها در انتظار آمادگی مرغان، در غم عشق سیمرغ روزگار گذرانده است:

می گذارم در غم خود روزگار هیچ کس را نیست با من هیچ کار  
چون منم مشغول درد پادشاه هرگزم دردی نباشد از سپاه  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری ص ۲۶۳)

وجود خطابهایی چون «دانای راه»، «به حضرت برده راه»، «دارای راه» و ... که از جانب مرغان در منطق الطیر خطاب به هدهد آمده است، اطلاع هدهد به عنوان سالک بر اسفار و طی آنها را مورد تأکید قرار میدهد:

پس بدو گفتند ای دانای راه بی ادب نتوان شدن در پیش شاه  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری ص ۳۰۴)

دیگری گفت ای به حضرت برده راه چه بضاعت رایج است آن جایگاه؟  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری ص ۳۷۷)

دیگری گفتش که ای دانای راه دیده ما شد در این وادی سیاه  
(منطق الطیر، عطار نیشابوری ص ۳۸۰)

یکی دیگر از دلایلی که حضور هدهد را در مرتبه چهارم و عبور او را از سه سفر قبلیه اثبات میرساند فصاحت، سعه صدر و گویایی اوست. گویند «چون عارف در سیر الی الخلق به مقام «محب» رسید و «صمت خواطر» یافت ناگزیر سخنگو میشود. و گفته اند محب چون خاموش بود هلاک شود و عارف چون خاموش بود پادشاه گردد. (ترجمه رساله قشیری، ابوالقاسم قشیری، ص ۱۸۸)»

بنابر آنچه گفت شد، هدهد اسفار را به ترتیب طی کرده است؛ لذا در سفر دوم بعد از گذر از مقامهای سرّ، خفی و اخفی به فنای کامل رسیده است و از آن پس بنا بر حدیث قرب نوافل، ذات و صفات و افعالش، در ذات و صفات و افعال حق، فانی شده است. بعد از طی هفت وادی، در دربار سیمرغ، آنگاه که سی مرغ در حال گذر از مراحل فنا و بقا هستند دیگر هیچ نشانی از هدهد وجود ندارد و هیچ اسمی از او آورده نمیشود؛ چرا که هدهد قبلا در طی اسفار خود، در سفر دوم به فنا رسیده است و وجودش حقانی شده لذا دیگر وجودی از او باقی نمانده است تا به فنا برسد. از سوی دیگر وظیفه هدهد به عنوان ولی در منطق الطیر هدایت پرندگان به دربار سیمرغ است لذا با هدایت مرغان به حضرت سیمرغ وظیفه هدهد هم به پایان میرسد.

#### نتیجه

عرفا مراتب و مراحل سلوک را به شکلهای مختلف تقسیم بندی کرده اند. یکی از مهمترین این تقسیمات، سفر الی الله و سفر فی الله میباشد که بعد از خواجه عبدالله انصاری گسترش چشمگیری یافته است. ملاصدرا به تأثیر از عرفا و بخصوص کتاب منازل السائرین خواجه عبدالله و شروع آن، اسفار اربعه را بر چهار سفر تنظیم کرد. این اسفار که شاید بتوان آنها را در مجموع یک سفر نیز به حساب آورد عبارتند از:

سفر من الخلق الی الحق

سفر فی الحق بالحق

سفر من الحق الی الخلق بالحق

سفر فی الخلق بالحق



بررسی منطق الطیر و ابیات آن نشان میدهد که عطار در ضمن آنکه به گذر از هفت وادی در عرفان اعتقاد داشته، به مرحل و سفرهایی نزدیک به آنچه که ابن عربی و ملاصدرا از آن سخن گفته اند و به نام اسفار اربعه شهرت یافته است نیز معتقد بوده است.

در منطق الطیر با نظامی سه سویه روبرو هستیم سیمرغ به عنوان سمبل خداوند، در یک سو و بهتر بگوییم در رأس قرار گرفته است. پرندگان به عنوان نمادهایی از خصلتهای مختلف بشر و یا رمز افراد مختلف جامعه در یک سو و هدهد به عنوان پیر و مرشد آنها در دیگر سو. پرندگان در طول داستان، به سلوک سفر نخستین میپردازند و در اواخر داستان به فنا و بقا فی الله نائل می شوند. با بررسی و تعقیب رفتار و گفتار آنها در منطق الطیر، تمام ویژگیهای سفر اول و برخی از ویژگیهای اسفار دوم و سوم را در احوالشان میبینیم.

بررسی منطق الطیر نشان میدهد که هدهد نماد سالکی است که قبلا اسفار اول، دوم و سوم را به پایان رسانده است و اکنون در سفر چهارم وظیفه هدایت سالکان نو پا را بر عهده دارد. در آغاز منطق الطیر هدهد را آشفته و بی قرار حضرت حق می بینیم. گویا مدتها منتظر یقظه و بیداری پرندگان بوده است تا دعوت خود را شروع کند. او بعد از ترغیب پرندگان و شعله ور کردن آتش عشق به سیمرغ در وجود آنان، رهبری و ارشاد را به عهده میگیرد و آنها را به سراپرده سیمرغ هدایت میکند. در اینجا مأموریت و وظیفه هدهد به عنوان رسول به پایان میرسد و چون قبلا مراحل فنا و بقا را طی کرده دیگر نشانی از او در دربار سیمرغ در کنار سی مرغ که در حال گذر از این مراحل هستند نمیبینیم.

### فهرست منابع

۱. قرآن مجید
۲. « اسفار اربعه از دیدگاه عرفا و حکما»، جوادی آملی، مرتضی، حکمت متعالیه و فلسفه معاصر جهان (مجموعه مقالات همایش بزرگداشت حکیم صدر المتألهین)، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چ اول، ۱۳۸۲، از ص ۱۴۱ تا ۱۶۴.
۳. «بازخوانی داستان شیخ صنعان»، قلی زاده، حیدر، فصلنامه کاوش نامه؛ سال ۹ (۱۳۸۷)، ش ۱۶، از صفحه ۱۲۹ تا ۱۶۲.
۴. «تحقیق در اسفار اربعه»، طارمی، عباس، مجموعه مقالات همایش جهانی ملاصدرا و حکمت متعالیه، تهران: چ دوم، خرداد ماه ۱۳۷۸.
۵. «هدهد و رمز او»، معین فر، محمد جعفر، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان (مطالعات و پژوهش های دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، پاییز ۱۳۸۳، شماره ۳۸، از صفحه ۱۱ تا صفحه ۳۰.
۶. اسفار اربعه، ملاصدرا، ترجمه محمد خواجوی، تهران: انتشارات مولی، چ اول، چ سوم، ۱۳۸۴.

۷. اصطلاحات صوفیه (فرهنگ اصطلاحات عرفان و تصوف)، کاشانی، شیخ عبدالرزاق، ترجمه محمد خواجوی، انتشارات مولی، چ سوم، ۱۳۸۷.
۸. اندیشه عطار (تحلیل افق اندیشه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری)، فاضلی، قادر، انتشارات طلیعه، ۱۳۷۴.
۹. ترجمه رساله قشیریه، قشیری، ابوالقاسم، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۷۴.
۱۰. تعریفات، جرجانی، میر سید شریف، ترجمه حسن سید قرب و سیما نوربخش، تهران: انتشارات فروزان، ۱۳۷۷.
۱۱. جلوه دلدار (ترجمه جامع الاسرار و منبع الانوار)، آملی، سید حیدر، ترجمه سید یوسف ابراهیمیان آملی، نشر رسانش، ۱۳۸۱.
۱۲. سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی؛ تهران: طهوری، ۱۳۷۰.
۱۳. شرح العیون فی شرح العیون، حسن زاده آملی، حسن، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ اول، ۱۳۷۱.
۱۴. شرح اصطلاحات تصوف، گوهرین، سید صادق، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۲.
۱۵. شرح جامع مثنوی معنوی، زمانی، کریم، دفترهای اول، دوم و ششم، تهران: اطلاعات، چ دوازدهم ۱۳۸۲.
۱۶. صدای بال سیمرغ، زرین کوب، عبدالحسین، تهران: انتشارات سخن، چ دوم، ۱۳۷۹.
۱۷. فرهنگ تلمیحات (اشارات اساطیری، داستانی، تاریخی و مذهبی در ادبیات فارسی)، شمیسا، سیروس، تهران: انتشارات میترا، ۱۳۸۶.
۱۸. فرهنگ معارف اسلامی، سجادی، سید جعفر، چ دوم، تهران: دانشگاه تهران، چ سوم، ۱۳۷۳.
۱۹. فرهنگ معین، معین، محمد، تهران: انتشارات امیر کبیر، ذیل سفر.
۲۰. قصص قرآن مجید، مهدوی، یحیی (مصحح) برگرفته از تفسیر سورآبادی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲.
۲۱. «نردبان عروج، گذری بر حدیث قرب نوافل»، موحدی، عبدالله، فصلنامه مطالعات عرفانی، ش اول، تابستان ۱۳۸۴، از ص ۱۶۸ تا ۱۸۶.
۲۲. مجموعه آثار (انسان کامل)، مطهری، مرتضی، تهران: انتشارات صدرا، چ دوم، چ سوم، ۱۳۸۵.
۲۳. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، کاشانی، عزالدین، تصحیح جلال الدین همایی، نشر هما، ۱۳۷۶.
۲۴. مصیبت نامه، عطار نیشابوری، فریدالدین، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن، ویرایش اول، ۱۳۸۶.
۲۵. منطق الطیر، عطار نیشابوری، فریدالدین، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.
۲۶. منطق الطیر، عطار نیشابوری، فریدالدین، تصحیح محمد جواد مشکور، تهران: انتشارات الهام، چ هفتم، ۱۳۸۴.